

نقدی بر اوضاع کنونی

تاریخ جنبش ها و انقلابات مردم سراسر گیتی تاریخی است مملو از شکست ها و پیروزی ها. تمام انقلابات مردم جهان با آبدیده شدن در مبارزات و درس گرفتن از شکستها و پیروزی ها به سرانجام رسیده است. تاریخ مبارزات ملل جهان انباشته شده از کشتار ها و قتل عامهایی است که نظام کهنه برای بقای بیشتر خود بر علیه مردم انقلابی روا داشته است. اما تنها خلقی پیروزمند از آب درآمد که توانست از تجربیات مبارزاتی خود، از شکست ها و پیروزی ها خود درس بگیرد و آن را برای مبارزات آتی خود بکار بندد. در جهان امروز که بورژوا امپریالیستها بر تمام کره ارض مسلط هستند، تمام شورش ها و جنبش های آزادی خواهانه تنها می تواند از راه نفی سیستم سرمایه داری حاکم به پیروزی رسد.

جهان در آتش جنگهایی که امپریالیستها و عوامل آنها براه انداخته اند می سوزد. تنها راه پیش پای بشریت نفی و نابودی سیستمی سرمایه داری است که مردم سراسر جهان را به بردگی کشانده و کمر به نابودی تمام منابع و طبیعی جهان بسته است. جهانی که نه متعلق به مردم بلکه متعلق به سرمایه دارانی است که برای سود و کنترل بیشتر در حال پاره کردن گلوی یکدیگر بر سر منابع و مناطق استراتژیک جهان هستند. آنها در این راه از کشت و کشتار و قتل عام مردم هیچ ابایی ندارند.

تشدید تضاد بین سرمایه های معظم مالی، و برنامه های دهشتناک این سرمایه های ملیتاریزه شده برای ناامن کردن هرچه بیشتر کره ارض در جهت جلوگیری از شورش و انقلابات احتمالی مردم، جنگهای خانمانسوز را به پرولتاریا و زحمتکشان سراسر گیتی تحمیل نموده است. جنگهایی که بازنده آن طبقات فرو دست جامعه هستند. کارخانجات اسلحه سازی کشور های متروپول با تمام توان خود مشغول تولید سلاحهای مرگبار برای به بند کشیدن هرچه بیشتر مردم جهان هستند. شستشوی مغزی پرولتاریای کشورهای امپریالیستی که سالهاست ادامه دارد منجر به هم فکری پرولتاریای این کشور ها با سیاستمداران فاسدشان شده است. سیاستمدارانی که نمایندگان بی چون و چرای کنسرنها و کارتل هایی هستند که بجز کسب سود بیشتر دغدغه دیگری ندارند. در همین راستا، ناسیونالیسم و نژاد پرستی در اروپا و آمریکا رشد فزاینده ای داشته است. به تبع آن در کشور های جهان سوم نیز ناسیونالیسم رشد بی سابقه ای نموده و خلقهای کشور های متفاوت را به جان هم انداخته است.

در حال حاضر سرمایه داری در جهان امروز به این نتیجه رسیده است که ناسیونالیسم و شوینیسم بهترین راه حل برای غلبه بر شورشها و نارضایتی هایی است که بحرانهای سرمایه داری منجر به آن شده است. سرمایه داری جهانی چندین دهه است که جنگ و کشت و کشتار و قتل عام ها را نه عامل

بی ثباتی بلکه برعکس عاملی در تسریع غارت هرچه بیشتر مردم می داند. اگر در گذشته بورژوازی از ترس سوسیالیزه شدن و کمونیست شدن کارگران دست به عصا راه می رفت، هم اکنون در غیاب چنین آلترناتیوی در کشور های غربی بی محابا در حال تبلیغ و ترویج نفرت پراکنی قومی بین پرولتاریای این کشورها است.

درست در پی این سیاست جهانی امپریالیستها، جمهوری اسلامی برای سرکوب مبارزات مردم ایران به تفرقه پراکنی و ایجاد تنفر قومی بخصوص بر علیه افغان ها روی آورده است. سلطنت طلبان کهنه کار و سپاه پاسداران مبادرت به نشر و نفوذ شعارهایی مانند "نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران" کرده و سبب به انحراف کشاندن مسیر مبارزات مردم شده اند. و درست به همین دلیل است که سلطنت طلبان، سرکوب ملیتهایی نظیر کرد ها و بلوچها را با چوب تکفیر تجزیه طلب مباح جلوه می دهند و بدینوسیله تصمیم دارند بین صفوف مردم تفرقه اندازند. البته این بدان معنی نیست که این سیاستها همگی توانسته است پیروز میدان شود، خیر به هیچ وجه. مردم غیور بلوچ و کردستان با مبارزات بی امان خود بر علیه رژیم منحوس جمهوری اسلامی چنان محبوبیتی در قلب مردم سراسر ایران ایجاد کرده اند که به سختی این محبوبیت و همبستگی قابل شکستن است.

دولت نژاد پرست و مذهبی اسرائیل به بهانه مبارزه با تروریسم در صدد نسل کشی مردم فلسطین برآمده است. اسرائیل در حرکتی کم سابقه با قتل عام و بمباران بیمارستانها و کشتن زنان و کودکان، با پشتیبانی بی قید و شرط کشور های مدعی دموکراسی یعنی اروپا و آمریکا نشان داد که دموکراسی بورژوایی حرفی پوچ و توخالی بیش نیست. بمب افکن های صهیونیستها بر فراز آسمان غزه و قتل عام مردم فلسطین بیانگر نوع دموکراسی است که می تواند سرمایه داران غربی برای مردم جهان به ارمغان آورند. سرنوشت مردم فلسطین نشان داد که حتی آنهایی که از مبارزه برای رهایی پرهیز دارند مصونیت ندارند و سرمایه داران به هیچکس رحم نخواهند کرد. مردمی که از ترس گرگ های درنده ای به نام صهیونیست ها پناه به دامن گرگی دیگر به نام حماس آوردند. همانطور که صهیونیستها مرتجعانی مانند حماس را برای مردم فلسطین علم کردند تا به سرکوب آسان تر این مردم بپردازند.

البته رویونیستها رنگارنگ با امپریالیستها همراه شده و جنگ اسرائیل علیه مردم فلسطین را جنگی بین حماس و اسرائیل نشان می دهند و حماس را عامل این مصیبت ها می دانند.

جنگ در اوکراین و فلسطین و سوریه نشان از توحش و بربریت سرمایه داری جهانی دارد. سرمایه داری مالی که برای تقسیم جهان از هیچ جنایتی فروگذاری نمی کند. البته امپریالیستها بربریت خود را در دو جنگ جهانی به نمایش گذاشتند و جهان را بین خود تقسیم کردند. حالا مجددن برای تقسیم دوباره جهان به جان هم و مردم بی گناه افتاده اند..

در ایران نیز درب البته در مقیاسی دیگر بر همین پاشنه می چرخد. امپریالیستها که بعد از توافق در کنفرانس گوادالوپ تصمیم گرفتند تا برای سرکوب انقلاب مردم ایران و ترس از نیرو های چپ عجولانه خمینی را بر مسند کار بنشانند، گاهی با همین رژم خود ساخته اسلامی و بغایت مرتجع در تضاد منافع قرار می گیرند و با سیاست چماق و هویج تصمیم دارند تا آخوندها را سر به راه نمایند. رژیم تئولوژیک ایران که بعد از استقرار خود مدتها هسته مرکزی ارتجاع منطقه شده بود حال با بحرانی درونی در خطر نابودی قرار گرفته است. رژیمی که هر از گاهی خبر اختلاسهای چند میلیاردی آن هوش از سر همه می برد. مسلمان این اختلاسها تصادفی نبوده و برای ایجاد طبقه ای است که آخوندها بتوانند بران تکیه بزنند و خر خویش را برانند. طبقه نو کیسه ای که برای دوام خویش از هیچ رذالت و ددمنشی فرو گذاری نمی کند. سرمایه داری دلال صفت و ربا خوار ایران که بینهایت به درآمد های نفتی و معدنی وابسته است، یک سرمایه داری کج و معوج و بی ریشه است. توسعه سرمایه داری در ایران به صورت دم بریده و با رشد روز افزون سرمایه ربایی و تجاری همراه بوده است. این سرمایه داری انحصاری و دلال صفت ضمن به استثمار کشاندن میلیونها کارگر و زحمتکش ایران، قائل به گسترش تولید و یا بهینه سازی کارخانجات تولیدی نیست مگر آنهایی که در خدمت سیاستهای میلیتاریستی رژیم اسلامی قرار گیرند، که البته برای بقای آن ضروری و بلاشرط است. البته سرمایه های صنعتی در ایران کاملا با دلالی و ربا خواری عجین شده است و همین امر مانع بزرگی در راه انباشت سرمایه صنعتی می باشد. نمایندگان این سرمایه گاهی در نقش اپوزسیون ظاهر می شوند و با تبلیغ جنبش عدم خشونت و اصلاح طلبی، خاک به چشم مردم ایران می پاشند و جنبش های مردم را به انحراف و گنداب می کشانند.

با اقتصاد بدون برنامه ریزی ایران و تحمیل هر روزه فقر به مردم، خرده بورژوازی در ایران که تعداد آن نسبت به جمعیتش چند برابر کشور های متروپول است، خود مانعی مهم در راه انباشت سرمایه صنعتی به حساب می آید. خرده بورژوازی در ایران هر روزه در خطر فقیر تر شدن و پیوستن به کارگران و زحمتکشان قرار دارد. تمام شهر های ایران بزرگ و کوچک مملو از مغازه هایی است که به دلالی و فروشندگی و تولید خرد مشغول هستند.

خرده بورژوا ها در ایران به سبب خصلت دوگانه ای که دارند یعنی برای سود هرچه بیشتر در تضاد منافع با کارگران هستند و هم اینکه بحرانهای اقتصادی هر روزه با کندن تعدادی از اینها و فرستادنشان به جمعیت بی چیزان با بالایی ها سرچنگ دارند. ولی در مجموع این طبقه نشان داده است که دارای روحیه ای شورشی و پرسش گراست. ما شاهد حضور پر رنگ و گاهی رهبری کننده این قشر در جنبش های دهه های گذشته بودیم. در جنبش سبز خرده بورژوازی شهری در عین اینکه خود را به

زیر چتر اصلاح طلبان کشاند به صورت پررنگی شرکت خود را در عدالت خواهی نشان داد. تا سالها رفرمیسم یکی از تکیه گاه های این خرده بورژوازی بر علیه انقلاب بود. جنبش عدم خشونت، از نام انقلاب می ترسید و آن را بی تمدنی و توحش جلوه می داد. با شروع قیام گرسنگان که اوج آن را ما ابتدا در دی ماه نود و شش می بینیم خرده بورژوازی خود را به زحمتکشان نزدیک تر کرده و از آن پشتیبانی نمود. در حقیقت ما شاهد ایجاد شکاف بین این طبقه و پیوستن اقشار پائینی آن که از نظر تعداد قابل توجه است، به زحمتکشان قیام مردم ایران رنگ و بوی تازه ای به خود گرفت. رادیکالیسمی که در زحمتکشان بنابر ماهیت و شرایط زیستی آنان وجود دارد به اقشار تحتانی خرده بورژوازی نیز نفوذ کرد. چنانچه رژیم آخوندی در آبان نود و هشت مجبور شد طی سه روز هزار و پانصد نفر را که هم از زحمتکشان بودند و هم از اقشار پائینی خرده بورژوازی قتل عام کند کاری که اسرائیل نتوانست طی سه روز این تعداد از فلسطینیان را بکشد.

به دنبال کشته شدن مهسا امینی به دست ارادل و اوباش حکومت اسلامی تنها به این دلیل که حجابش مطلوب وحوش اسلامی نبود، جرعه ای شد به انبار باروت خشم فرو خفته مردمی که از فقر و گرسنگی و بی کاری و اختلاس و دزدی های حکومتی و سرکوب سیستماتیک زنان و اجبار در تمام زمینه های زندگی به ستوه آمده بودند. جنبش عمیق اجتماعی که پایه های سست جمهوری اسلامی را به مدت شش ماه به لرزه درآورد. این جنبش با اسم رمز زن زندگی آزادی چنان تمام اقشار و ملیت های ایران را در بر گرفت، که بسیاری از تحلیل گران سیاسی بر این باور بودند که رژیم فاشیستی اسلامی نمی تواند از آن جان سالم به در برد. با گسترش هرچه بیشتر این مبارزات، هر روز پارامتری جدید وارد عرصه این مبارزه گردید و هرچه بیشتر رادیکال تر و سرنگونی طلب شد. هرچه وحوش اسلامی بیشتر می کشتند و به بند می افکندند جنبش اوج بیشتری می گرفت.

امپریالیستهای به دنبال حکومتی هستند که بتواند در عین گوش به فرمان بودن توانایی سرکوب جنبش های آزادی خواهانه و حق طلبانه کارگران و زحمتکشان را داشته باشد و جزیره آرامش مطلوب سرمایه داران را برای غارت هر چه بیشتر زحمتکشان فراهم نماید. از این منظر امپریالیستها و در راس آنها آمریکا همواره برخورد دوگانه ای با رژیم اسلامی ایران داشته است. هم تاریخ مصرف این رژیم را تمام شده می بیند و هم موفقیت و قدرت او را در سرکوب مردم ایران نمی تواند نادیده بگیرد. لذا آلترناتیو بهتری برای حکومت ایران در حال حاضر ندارد و با جمهوری اسلامی سعی می کند کج دار و مریض رفتار کند.

سرمایه داری جهانی با قرنهای تجربه در سرکوب و به خاک و خون کشیدن قیام های مردم جهان به خوبی می داند که نباید تخم مرغهای خود را در یک سبد قرار دهد. بنابراین ضمن دفاع و تبلیغ وسیع

به نفع شازده رضا پهلوی برای تحمیل جریان سلطنت به جنبش مردم ایران البته با همکاری سپاه پاسداران، بر روی سازمان تئولوژیک مجاهدین خلق نیز حساب باز کرده است. هر دو این جریانات مزیت ها و نقصان هایی برای نقشه های امپریالیستها دارا می باشند.

از طرفی سلطنت طلب ها و جبهه بسیار خوبی در سر سپردگی به امپریالیستها دارند، ضمن اینکه جریانی بسیار خشن و ضد دموکراتیک و ضد کمونیست هستند؛ لذا مطلوب برای امپریالیستها. از طرف دیگر بین مردم ایران مقبولیتی ندارند و خوش نام نیستند و لذا فاقد پایه های اجتماعی قابل توجهی می باشند.

اما سازمان مجاهدین به انحاء مختلف ضمن اعلام سر سپردگی اش به امپریالیستها، هیچ تجربه ای در سرکوب کمونیستها و کارگران ندارد و بجز سرکوب معدودی از هواداران خود که مخالف سیاستهای این فرقه بوده اند، در سرکوب توده های مردم بی تجربه است. البته به همین دلیل است که سازمان مجاهدین با پشتیبانی از حمله اسرائیل به غزه برای قتل عام مردم فلسطین، به امپریالیستها نشان داد که ما هم در قتل عام های مردم می توانیم شریک باشیم؛ ولی از طرف دیگر این سازمان هم پایگاه قابل توجهی میان مردم ایران ندارد. یکی دیگر از مزیت های این گروه برای امپریالیستها، اسلامی بودن اینهاست؛ ده ها سال است، امپریالیستهای غرب با این کارت در منطقه بازی کرده و تقریباً در همه زمینه ها برنده شده اند. سالهاست بنیادگرا های اسلامی را به جان مردم آزادی خواه منطقه انداخته اند و بدینوسیله مانع جنبش های آزادی خواهانه مردم شده اند. ایران، افغانستان، سوریه، فلسطین، پاکستان و مصر نمونه های بسیار خوبی از این حرکت امپریالیستها است. اسلام سیاسی بهترین گزینه برای امپریالیستها در منطقه برای به عقب کشاندن مبارزات مردم است. منتها در ایران به علت به سر آمدن تاریخ مصرف اسلام گراییان و اینکه مردم نشان داده اند که عنقریب توانایی سرنگون کردن این وحوش را دارند، امپریالیستهای غربی و شرقی را به تکاپو برای آلترناتیو سازی انداخته است.

اعطای جایزه صلح نوبل به نرگس محمدی یکی از آن ترفند هایی است که امپریالیستها تلاش می کنند با آن جنبش مردم ایران را به چالش بکشند. از طرفی جایزه ایست جهانی و مورد تایید قشر بالایی و به اصطلاح مدرن خرده بورژوازی ایران که از قضا در جنبش های مردم ایران نقشی فعال دارد و از طرف دیگر کمونیستها و فعالین منتسب به زحمتکشان این جایزه را بدنام می دانند؛ چرا که آدمکشانی مانند کیسینجر، باراک اوباما، جیمی کارتر، آونگ سوکی، انور سادات و ... موفق به کسب آن شده اند. با این ترفند سرمایه داری جهانی در صدد شکاف انداختن بین صفوف جنبش مردم و رشد اصلاح طلبی و رفرمیسم در ایران است.

حال چرا ترفند های امپریالیسم اینقدر برای جنبش مردم ایران اهمیت دارد. در جواب باید گفت که مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت فاشیستی اسلامی، جدا از مبارزه بر علیه امپریالیسم نیست و نمی تواند باشد چرا که سرمایه داران آخر الامر سرشان در یک آخور و مشترک المنافع هستند و در سرکوب کارگران هم پیمان. حال اگر جنبش سرنگون طلبی مردم ایران نتواند خود را به یک جنبش ضد سرمایه داری تبدیل کند و تکلیف خود را برای تشکیل یک حکومت شورایی تعیین ننماید، این سرمایه داران هستند که برایش تعیین تکلیف خواهند کرد. یعنی آن کنند که در انقلاب پنجاه و هفت کردند. بجای دیکتاتوری خونخوار شاه، دیکتاتوری خونخوار تر خمینی را به مردم تحمیل نمودند و آن شد که با گذشت بیش از چهل سال مردم هنوز نتوانسته اند سر برآورند و سرنوشت خویش را خود بدست گیرند.

بنابر گفته های فوق، جنبش «زن زندگی آزادی» را از زوایای متفاوتی باید بررسی گردد. حضور طبقات مختلف مردم در این جنبش با خواسته هایی متفاوت از ویژگی های این جنبش بود. حضور پررنگ زنان در جنبش «زن زندگی آزادی» مؤید این مطلب بود که زن در حکومت اسلامی ایران در زیر شدید ترین و غیر انسانی ترین فشار هاست. البته زنان ایران همواره با حضور پررنگ خود در مبارزات مردم بر علیه این حکومت فوق ارتجاعی نشان دادند که به راحتی سنگر مبارزه را رها نخواهند کرد و هرامتیازی که حکومت اسلامی از زنان ایران گرفته با مقاومت و دادن هزینه بسیار همراه بوده است. پس بی دلیل نیست که زنان ایران همیشه خود را در راس جنبش قرار داده اند.

نام جنبش «زن زندگی آزادی» به علت نداشتن موضع طبقاتی و سرنگون طلبی توانست افشار وسیعی از مردم را گرد خود با خواسته های متفاوت جمع نماید از هنرپیشه های معروف گرفته تا دانشجویان و زحمتکشان. ولی این جنبش بنا بر همین ماهیت خود نتوانست آلترناتیو سیاسی مشخصی را در مقابل جمهوری اسلامی قرار دهد و درست به همین دلیل مار و عقربهایی مانند سلطنت طلب ها و مجاهدین به جان این جنبش افتادند و شروع به سرقت دستاوردهای آن کردند.

علی رغم اینکه جنبش در ابتدا با صلابت و قدرت، اصلاح طلبان را لگد مال کرد و به عنوان یک جنبش سرنگونی طلب به صحنه آمد، متأسفانه با خشونت و سرکوب و وحش اسلامی این جنبش به مطالبه ابتدایی ترین خواست خود یعنی حجاب اجباری بسنده نمود.

مسئله حجاب اجباری و پوشش اجباری یکی از معضلات زنان ایران است و مطالبه برای رفع آن، می تواند زنان را حول این محور بسیج نماید ولی اگر در همین نقطه باقی بماند دستاوردی نخواهد داشت و رفته رفته افراد با پایه های مختلف طبقاتی از حول آن پراکنده خواهند شد.

شعار محوری جنبش، یعنی «زن زندگی آزادی»، همانقدر که برای افراد طبقات بالای جامعه نامی بسیار خرم و نوید بخش می نمود برای تهیدستان جامعه بی مفهوم و خالی از معنی بود. درست به همین خاطر بود که این جنبش، علی رغم اینکه شهر های ایران را درنوردید و افراد زیادی را به خود جلب کرد، ولی بنابر ماهیت خود نمی توانست سازمانده کارگران و زحمتکشان باشد، لذا کارگران و زحمتکشان به طور پراکنده و سازمان نیافته در این جنبش شرکت کردند. مردم ایران باید بدانند تا زمانی که زحمتکشان و بخصوص کارگران به صورت طبقه وارد صحنه مبارزاتی نشوند، قیامهای مردم بر علیه سرمایه داری حاکم، محکوم به شکست خواهد بود.

متأسفانه حضور کم رنگ و سازمان نیافته طبقه کارگر در این جنبش زمینه را برای هر گونه آلترناتیو ارتجاعی فراهم نمود. طبقه کارگر از فرصت بدست آمده جهت متشکل شدنش نتوانست استفاده چندانی برد و از چهار چوب مبارزات صنفی خود بیرون نیامد. به طور مثال کارگران هفت تپه که روزی گل سرسبد اعتصابات و مبارزات کارگری بودند، در بحثهای خودمانی و مبارزات صنفی گیر افتاده اند. مسلماً تا طبقه کارگر مهر خویش را بر این جنبش نزند و خواستهای این جنبش را به خواستهای سوسیالیستی ارتقاء ندهد، درب بر همین پاشنه خواهد چرخید و بزرگترین ضرر و زیان آن نیز متوجه کارگران و زحمتکشان خواهد بود. کارگران تا ثابت نکنند که لیاقت رهبری این جنبش را دارند، سرمایه داران مهر خویش را بر این جنبش خواهند زد و آن را به ناکجا آباد خواهند برد. کسی رهبری را دو دستی تقدیم کارگران و زحمتکشان نخواهند کرد. آنها باید با حضور پر رنگ و سازمان یافته خود در مبارزات و نشان دادن صلابت و فداکاری خویش، رهبری جنبش را بدست گیرند. نظام سرمایه داری قبل از هر چیز ابتدا گلوی کارگران را می برد بنابراین، این کارگران هستند که باید رنگ و لعاب جنبش را ضد سرمایه داری و سوسیالیستی نمایند. این تنها کارگران هستند که می توانند نوید بنای جامعه ای به دور از زور و ستم و نابرابری را بدهند. ولی عینیت یافتن تمام اینها، به این بستگی دارد که خود این نوید دهندگان از تشکیلات و آگاهی لازم برخوردار باشند. این مثل روز روشن است که کارگران بدون تشکیلات، هیچ نیستند مگر بردگانی برای سود بیشتر سرمایه داران. کارگران اگر می خواهند خود را از بردگی نجات دهند ابتدا باید تشکلات کارگری خویش را بنا نهند.

کارگران ایران در دو دهه اخیر همواره در حال مبارزه، اعتصاب و اعتراض بوده اند و روزی را در تقویم سراغ نداریم که کارگران ایران در اعتصاب و یا اعتراض نباشند. این بیانگر این است که کارگران نسبت به دیگر اقشار مردم، بیشترین وحدت و وفا داری را در بین خود دارا می باشند و نشان می دهد این طبقه تنها طبقه ای از جامعه است که به طور جدی می تواند یک مبارزه انقلابی را تا به آخر به پیش برد.

کارگران باید بدانند: بحرانهای اقتصادی، دزدی‌ها و اختلاسها، بیکاری و قحطی؛ تا زمانی که آنها قدرت سیاسی را به کف نیاورند قابل حل و از بین رفتن نیست.

کارگران باید بدانند: تا زمانی که آنها قدرت سیاسی را به کف نیاورند، صحبت از توسعه اقتصادی و رفاه، حرفی پوچ و توخالی است.

اعدام‌های افسار گسیخته، عربده کشیدن نمایندگان و مسئولین ریز و درشت جمهوری اسلامی علیه مردم بخصوص زنان، اختلاسهایی که با سیاستهای حکومت اسلامی عجین شده است، گشت‌های کنترل حجاب به نامهای مختلف، اوج‌گیری دوباره اعتصابات؛ همه حکایت از جمع شدن باروت در بشکه مبارزات مردم ایران دارد و به ناگزیر بحران انقلابی جدیدی در حال وقوع است.

یکی از ویژگی‌های مهم جنبش کنونی، مسئله زنان است. جمهوری منحوس طالبانی اسلامی ایران، در این چند دهه به واسطه ایدئولوژی فوق‌ارتجاعی اسلامی اش همه روزه سعی در تضييع و محدود کردن حقوق زنان و بیرون راندن آنان از صحنه‌های اجتماعی داشته و دارد که البته همواره با مقاومت شیر زنان کشور مواجه شده و مجبور به عقب‌نشینی شده است. لذا زنان ایران با صلابت و انرژی تازه و بی‌نظیری وارد صحنه مبارزاتی شده‌اند. تا جایی که جنبش اخیر را به نام خود یعنی «زن زندگی آزادی» رقم زدند. زنان و مردان ایران در این جنبش رشادتها و سرسختی‌هایی در خور احترام از خود نشان دادند. این حق مسلم هر زنی است که بتواند پوشش خود را خود تعیین کند. این حق مسلم هر زن ایرانی است که بتواند بدون یک مرد آقا بالاسر در کمال امنیت زندگی نماید، به مسافرت برود و یا آزادانه شریک زندگی خویش را انتخاب نماید. به رسمیت شناختن و پشتیبانی کردن و مبارزه کردن در جهت این ابتدایی‌ترین حقوق انسانی، وظیفه هر انسانی است، طبقه کارگر که جای خود دارد.

منتها جنبش «زن زندگی آزادی» اگر حتی پایه‌های حکومت اسلامی را نشانه رفته باشد و خواهان سرنگونی رژیم مردسالار جمهوری اسلامی باشد، قادر نیست به ساختار اساسی این حکومت که همانا سرمایه‌داری است، دست درازی کند. حتی اگر هم رژیم سرنگون شود و جای خود را به حکومتی دیگر دهد، نظام سرمایه‌داری دست نخورده باقی خواهد ماند و شرایط برای کارگران و زحمتکشان و حتی خود زنان جامعه تغییر اساسی نخواهد کرد. بنابراین کارگران پیشرو وظیفه دارند تا آلترناتیو حکومت شورایی خود را به نمایش بگذارند و جنبش را در این جهت رهبری نمایند. بدون یک دولت شورایی سوسیالیستی، هیچ جامعه‌ای روی خوش نخواهد دید.

جنبش «زن زندگی آزادی» از دو جنبه حائز اهمیت است.

اول اینکه باعث شکاف و ترکی عمیق در فرهنگ مردسالار و سنتی که مانند بختکی بر روی جامعه ایران افتاده است، شده است. این فرهنگ ارتجاعی که هرگونه ندای آزادی خواهی و حق طلبی را تحت تاثیر قرار داده را هدف قرار داده و شوک بزرگی به آن وارد کرده است. کارگران چه مرد و چه زن (زیرا زنان نیز بعضاً آلوده به فرهنگ مرد سالاری هستند) که خود از فرهنگ مرد سالاری حاکم بی نصیب نمانده اند باید از این فرصت استفاده کرده و ضمن پالایش خود از این فرهنگ عقب مانده و ارتجاعی زمینه را برای رشد خود در جهت مبارزه عمیق تر بر علیه سرمایه ایجاد نمایند.

دوم اینکه کارگران چه مرد و چه زن، باید بدانند که قبل از همه خود آنها اولین قربانیان نظام مرد سالاری هستند. بی جهت نیست که سرمایه داری حاکم با تمام توان خود به منظور کنترل بیشتر جامعه و ایجاد تفرقه بین زنان و مردان جامعه، این فرهنگ را تبلیغ و ترویج می نماید. بنابراین کارگران به منظور اتحادی هر چه بیشتر و به منظور پیشبرد یک مبارزه حق طلبانه و به منظور مبارزه برای جامعه ای بدون از ظلم و ستم، موظف هستند که مبارزه برای حقوق زنان را سرلوحه مبارزاتی خود بر علیه سرمایه قرار دهند. سوسیالیسم نمی تواند بر مبنای فرهنگ پدرسالاری قرار گیرد، اگر چه تنها سوسیالیسم می تواند ریشه این فرهنگ را بکشاند و نابود کند. مبارزه ای که تا صبح دم کمونیسم جریان دارد.

سوم اینکه کارگران باید با شکافتن پوسته نظام مردسالاری، کثافت درونی آن را بیرون کشند و ریشه آن که در نظام سرمایه داری جهانی قرار دارد را به مردم نشان دهند.

طبقه کارگر و پیشروان این طبقه، باید خود را برای خیزشی نو آماده کنند تا مانند گذشته از جنبش عقب نمانند و خود را در صدر جنبش قرار دهند، این میسر نخواهد شد مگر با سازماندهی. پیشروان طبقه کارگر. باید به فکر سازماندهی طبقه کارگر و سراسری کردن آن برای یک نبرد نهایی بود. باید مبارزات اقتصادی به مبارزات سیاسی و سرنوینی طلب، رشد یابد. باید به کارگران آموزش داده شود که اقتصاد و سیاست دو جزء جدایی ناپذیر از یکدیگر هستند و کارگر تنها در صورتی به خواستهای به حق اقتصادی خود دست پیدا می کنند که قدرت سیاسی را کسب نمایند.

عدم گسترش سازمانها و تشکیلات کارگری خطر فرو رفتن در گنداب اکونومیسم را دارد. کارگران باید بدانند خواستهای اقتصادی و اکونومیستی اگر هدف قرار گیرد، برای یک جنبش کارگری کشنده و نابود کننده است. خواستهای اقتصادی کارگران، اگر حتی امروز از طرف سرمایه داران مورد قبول واقع شود، بعد از فرو کش کردن جنبش پس گرفته خواهد شد.

کارگران باید به جامعه نشان دهند که تنها طبقه ای هستند که لیاقت گرفتن قدرت سیاسی را برای محو هرگونه ستم و استثمار دارا می باشند.

عاجل ترین وظیفه کمونیستها در حال حاضر تدارک برای سازماندهی، سازماندهی و سراسری کردن سازماندهی کارگران است. در حال حاضر هیچ چیز حیاتی تر و مهم تر از سازماندهی طبقه کارگر برای نبرد بر علیه سرمایه نیست. انتقال تجربیات مبارزاتی کارگران رشته ها و مناطق مختلف ایران به یکدیگر به منظور تعمیق و بالا رفتن کیفیت این مبارزات، کمک به مبارزات اقتصادی و محلی کارگران به هر صورت، به منظور سراسری شدن و تکامل این مبارزات به مبارزات سیاسی. آموزش سوسیالیسم علمی به پیشروان طبقه کارگر و بسط آن به اقشار زحمتکش شهر و روستا.

ایجاد حزب کمونیست تنها از طریق همین سازماندهی ها میسر و امکان پذیر خواهد بود. ایجاد حزبی که همه جا مشغول تبلیغ و ترویج سوسیالیسم علمی و طرح شعار ها به نفع یک انقلاب کارگری باشد. حزب کمونیست، ترکیب جنبش طبقه کارگر با سوسیالیسم علمی است و وظیفه آن کمک به طبقه کارگر برای گرفتن قدرت سیاسی است. مارکس در بیانیه بین الملل اول تأکید می کند که "رهایی طبقه کارگر باید توسط خود طبقه کارگر بدست آید" بنابراین پیوند سوسیالیسم علمی با طبقه کارگر نه تنها ضروری بلکه حیاتی است. تبلیغ دور نگه داشتن طبقه کارگر از فعالیت های سیاسی، خیانتی به کل طبقه کارگر و در جهت منافع سرمایه داران می باشد.

بابک فرزام دی ماه 1402